

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## سیاق اول آیه (۱ تا ۵)

اتصالات داخلی آیه یک تا پنج روشن است.

در این سیر غیر از آیه اول که از حروف مقطعه است اشاره می‌کند به اینکه قرآن هدایتگر متقین است. بعد متقین را معرفی می‌کند و در پایان از هدایت یافته بودن و رستگار بودن متقین خبر می‌دهد: «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)». آیه ۶ «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ...» شروع سیر جدیدی درباره کافران است و با آیه پنج اتصالی ندارد؛ آیه ۵ جمع‌بندی سیری درباره متقیان است و آیه ۶ شروع سیری درباره کافران است. اگر کسی بگوید کافران در مقابل متقیان قرار می‌گیرند، بلکه ولی یک مجموعه از آیات درباره کافران داریم که در مقابل بحث متقیان قرار می‌گیرد نه صرفاً آیه ۶.

در جمع‌بندی هر سیاق یکی از توجهاتمان، توجه به فضای سخن است. در دو عبارت «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ... (۳) وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ... (۴)» دو تا «الَّذِينَ» داریم. می‌شود یک فضای سخنی را از «الَّذِينَ» دوم دریافت کرد. یک اشاره‌ای به فضای سخن دارد. نمی‌گویم تصریح، چرا؟ چون هنوز در این سیاق از کسانی که می‌خواهند بین ایمان به قرآن و ایمان به کتب آسمانی قبلی فرق بگذارند خدا خبر نداده. سوال اینست: چرا خدا با وجود اینکه فرمود: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ» دوباره فرمود: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ؟» چرا خواست بین این دو جمع کند؟ اشاره دارد به اینکه در فضای سخن این سیاق، هستند کسانی که می‌خواهند تفکیک کنند. این اشاره در ادامه سوره کاملاً تایید می‌شود. عبارت «لَا رَيْبَ فِيهِ» شک درباره کتاب یعنی ریشه این تفکیک برای بعضی ریبی است که در وجود خود احساس می‌کنند نسبت به کتاب. این کتاب برای متقین حتماً هدایتگر است که ما قبلاً هم توضیح دادیم؛ هدایتگر بودن برای متقین معنایش این نیست که اول باید متقی باشی بعد هدایت می‌کند تو را. معنایش اینست که اگر هدایت این کتاب را پذیرفتی متقی می‌شوی. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» مثل این می‌ماند که این درس برای درس‌خوانها فایده دارد نه اینکه اول باید درس‌خوان باشی بعد این درس برایت فایده کند. این درس در صورتی فایده می‌کند که تو درس‌خوان باشی. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی این کتاب هدایت می‌کند کسی را که بخواد تقوا پیشه کند. اگر بنای تقوا باشد هدایت این کتاب تجلی پیدا می‌کند، ظهور و بروز پیدا می‌کند. در دو ردیف متقین را معرفی کرد. اولی «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» جامع است. «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» اعتقادات، «يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» دوتا محور اصلی رفتاری؛ ارتباط با خدا و ارتباط با خلق. ایمان به غیب، ایمان به جمیع اعتقادات است. اقامه نماز، نماد و نشانه بندگی خداست. انفاق، نماد و نشانه خدمت‌گزاری به خلق خدا و باز کردن گره از زندگی آنهاست. بعد، این «الَّذِينَ» را با «الَّذِينَ» دوم توضیح می‌دهد که این ایمان به غیب، این اقامه نماز، این انفاق؛ سه محور اصلی دین با تکیه بر وحی الهی و بدون تفکیک «بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ» می‌باشد.

«**أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى... الْمُفْلِحُونَ (۵)**» حصر است. فقط کسی که ذیل عنوان متقی با این دو محور خود را تعریف کند هدایت یافته است. آیا می‌شود با ایمان به انجیل و تورات در همین زمان کنونی انسان به سعادت برسد؟ یک عده با ایمان به قرآن، یک عده با ایمان به کتاب دیگری؟ یا یک راه وجود دارد؟ این حصر می‌فهماند یک راه وجود دارد. ایمان کامل؛ تقوا، شرط نجات و هدایت یافتگی است آن هم به شرطی که نباید تفکیک کند. یک نصیحت هم داشته باشم اینجا برای جوانهای خودمان، خیلی وقتها یک جوانی می‌گوید من دوست دارم ایمانم آگاهانه باشد، می‌خواهم درباره دین تحقیق کنم و دین را بپذیرم. دین آباء و اجدادی که از پدرانم به من رسیده برای من کفایت نمی‌کند. این خیلی عالی است دنبال رسیدن به حق باشی اما از کجا شروع کنیم؟ عقل به ما می‌گوید از آخرین نسخه شروع به مطالعه کن. بروم از زمان حضرت آدم شروع کنم؟! قرآنی که الان ادعا می‌شود آخرین کتاب آسمانی است، آخرین کتاب وحیانی است، پیامبر اکرم (ص) ادعا می‌شود آخرین پیامبری است که خدا فرستاده و خاتم انبیاء است، شما مورد مطالعه قرار بده. شروع مطالعه‌ات را با قرآن قرار بده. بگو یک دور قرآن را مطالعه کنم، ببینم چی در قرآن می‌گذرد. بعد از آن عیب ندارد تورات و انجیل را ببینم. کسی که منصفانه به دنبال حق، در خدمت قرآن قرار بگیرد، قرآن اولاً حق را به او نشان می‌دهد (جامعیتی که قرآن در هدایت انسان دارد)، بعد از این مسیر وقتی سراغ تورات و انجیل بیاید خودش به وضوح می‌فهمد آنچه که از تورات و انجیل امروز در دست مردم است، نسخه‌هایی است تحریف شده و با اولین مواجهه متوجه بطلان بسیاری از سخنانی که امروز به نام خدا در این کتابها قرار گرفته، خواهد شد. مسیر را دیگر گم نمی‌کند. در مقام جمع‌بندی: **قرآن بی تردید تنها هدایتگر متقیان است.**

بر چه اساسی اینطور جمع‌بندی کردیم؟ آیه سه و چهار به آیه دو برمی‌گردد و آیه پنج هم جمع‌بندی پایانی از همان چیز که در آیه دو بیان کرده است. چراتنها هدایتگر؟ از حصر آیه پنج استفاده شد.  
آیه محوری در این مجموعه می‌شود آیه دو: قرآن بی تردید هدایتگر متقیان است.

ایمان به غیب، اقامه نماز و انفاق سه ویژگی اصلی متقیان است که با تکیه به آنچه که بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آنچه پیش از ایشان نازل شده، سامان یافته است. (شرح عنوان جمع‌بندی)

پاسخ به سوال: در این قسمت در آیه محوری اسم رسول را نمی‌بینیم: «**ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ**» توجه اول به قرآن است، وقتی به قرآن توجه شود به تبع حقانیت رسول درک می‌شود، حقانیت که درک شد، پیروی سامان پیدا می‌کند و بحثهای دیگر پیش می‌آید. ما حقانیت پیامبر اکرم (ص) را با قرآن می‌فهمیم. پس اول نگاهتان به قرآن باشد. نامه‌ای که حضرت آقا نوشتند برای جوانان آمریکا و اروپا: بیایید اسلام را با قرآن، منبع اصلی‌اش بشناسید. اگر انسان با قرآن مواجه شد و از طریق قرآن با اسلام مواجه شد، وجودش را تسخیر می‌کند. بعد از آن، مسیر مراحل بعدی هموار می‌شود.

## سیاق دوم آیات (۶ تا ۲۰)

شش و هفت که اتصالشان به هم روشن است:

«**إِن**»: حروف مشبهه بالفعل «**الَّذِينَ كَفَرُوا**»: اسم **إِن**. خبرش دوتا است:

۱- «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ... لَا يُؤْمِنُونَ (۶)» و ۲- «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ... عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)»

آیه شش و هفت با همدیگر یک جمله را تشکیل می‌دهند. جمله بعد از آن «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا... هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)»، «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ» یعنی «هم الکافرون». کسی که مومن نیست می‌شود کافر. آیه شش و هفت راجع به کافران بوده است، یک گروه متقیان بودند که از آیه یک تا پنج از آن صحبت کرده است، یک گروه کافران هستند که شش و هفت راجع به آنها صحبت کرده و گفته شده یک گروه منافقان که از آیه هشت به بعد راجع به آنها صحبت کرده، در حالی که اگر دقت کنید این تقسیم بندی دقیقی نیست. چرا؟ چون اولاً از آیه هشت به بعد حرفی از منافق نیامده است. صحبت از «وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)» شده است، صحبت از «أَتُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ» شده است و در ادامه «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ». این «وَمِنَ النَّاسِ» که در اینجا بحث می‌کنیم در خود آیات کافر معرفی شدند. پس آیه هشت برای «الَّذِينَ كَفَرُوا» آیه شش و هفت مصداق مطرح می‌کند. آیه شش و هفت به عنوان مقدمه آمده تا بگوید کافران چنین هستند و «وَمِنَ النَّاسِ» کسانی هستند که می‌خواهند بگویند ما ایمان داریم، از آنها قبول نکنید، اینها ایمان ندارند و در حقیقت کافر هستند. بعداً می‌رسد به آنجا که «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ». بنابراین اینکه آیه ۷ پایان سیاق باشد را به این دلیل رد کردیم. هنوز بحث کفر ادامه دارد.

آیه ۸ به مجموعه آیات ۶ و ۷ متصل است، اگر از آن مرز عبور کردیم تا آیه ۱۶ راحت می‌رویم. «أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ... مُهْتَدِينَ (۱۶)» این برای ما مثل جمع بندی می‌ماند، شبیه «أُولَئِكَ» آیه ۵، در ادامه آیه ۱۷ همچنان ادامه بحث است، چون مثل زده است برای همان‌ها. «مَثَلُهُمْ» به همان «أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى» می‌خورد. مثل همین‌ها. حالا بله در سیاق اول خدا با «أُولَئِكَ» جمع بندی کرده است، مثل زده است، در این سیاق با «أُولَئِكَ» جمع بندی کرده و مثل هم زده است، حالا اینکه خدا مثل زده است، دلیل نمی‌شود که ما مثل را یک سیاق جداگانه حساب کنیم. ضرب المثل خودش یک موضوع نسبی و اضافی است، می‌بینیم همان سیر را ادامه داده است، چیزی دیگری را مطرح نمی‌کند. این «اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى» مثل شان مانند این است که می‌خواهند یک آتشی روشن کنند، تا این آتش می‌خواهد اطراف شان را روشن کند، خدا یک بادی می‌فرستد، یک بارانی می‌فرستد، آتش آنها را خاموش می‌کند، باز در ظلمت‌ها می‌مانند. یا مثل شان مثل آن «صَيِّبٌ» است، مثل آن رعد و برق آسمانی است که در آن رعد دارد، برق دارد، تا این برق یک روشنایی ایجاد می‌کند می‌خواهند یک قدم در آن بردارند، زود تاریک می‌شود، باید بایستند. صدایش آنقدر وحشتناک است که انگشت‌های شان را در گوش شان فرو کردند و می‌ترسند در حد مرگ، تحیر، اضطراب، وجود اینها را گرفته است، «وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ» اینها مثل هست برای همان ۱- «اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى»، ۲- «اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» همان‌ها را به مثل می‌کشد. ۲۱ به ۲۰ هیچ اتصالی ندارد، «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)»، «الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» همین جوری جلو می‌رویم، سیر عوض شد، اتصال لفظی و ادبی نداریم، ادامه سیر مفهومی قبل نیست، یک سیر مفهومی را شروع کرده است، پس تا آیه ۲۰ یک سیاق است.

در آیات ۶ تا ۲۰ می‌خواهیم جهت یابی کنیم، ببینیم، فضای سخن می‌توانیم پیدا کنیم؟ من بر گردم، در آیه ۶ و ۷، مواجه هستیم با کافرانی که به نقطه انذار ناپذیری رسیدند، یعنی هر چی پیامبر هشدار می‌دهد، اینها مقاومت دارند و ایمان نمی‌آورند، پس یک لجاجتی در کفر یا مقاومتی در مسئله انذارپذیری مشاهده می‌شود، با کافران بسیطی

که هنوز دین به آنها عرضه نشده است، روبرو نیستیم، صحبت از کافرانی است که دین به آنها عرضه شده، انذار هم شده اند، نپذیرفتند، آنقدر نپذیرفتند که دیگر امید به پذیرفتن شان نیست، رسیدند به نقطه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» به نقطه ای که انذار بدهی یا ندهی، اینها ایمان نمی آورند زیرا قلبها بسته شده، گوشها بسته شده، روی چشمها پرده آویخته شده، و عذاب عظیمی برای شان در نظر گرفته شده است. به این آیات ۸ تا ۱۶ نگاه می کنیم، می توانیم یک مقدار در فضای سخن دقیق تر بشویم، اینها در عین انذار ناپذیری مدعی هستند، می گویند «أَمَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ» پس معلوم است، انذار ناپذیری کافران در برابر پیامبر اسلام است، می گویند ما خودمان خدا و معاد را قبول داریم، باز می آییم جلوتر «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ (۹)» این ادعای ایمان شان خدعه گری است، البته من خدعه گری را می توانم در سیر هدایتی بیشتر ببینم، یعنی خدا دارد خبر می دهد از اینکه، این کار خدعه است، جلو می رویم، «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)» این هم باز صحبت خداست، «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)» در برابر دعوت به عدم افساد، ادعای اصلاح می کنند، همین که آنها ادعا می کنند، در جواب ادعا، خدا می فرماید دروغ می گویند، این می شود هدایت گری خدا. خدا آمد ما را آگاه کرد که این ادعا دروغ است، اینها خدعه می کنند، این قسمت هایی که خدا دارد نظر خودش را درباره وضعیت کافران می دهد، این قسمت ها می رود در سیر هدایتی قرار می گیرد، سیاق دارد روشن می گوید، انذار ناپذیر هستند، مدعی ایمان به خدا و قیامت هستند، در برابر دعوت به عدم افساد، ادعای اصلاح می کنند.

در اظهار نظر درباره فضا باید دقت کرد، این مرز را اگر دقیق تشخیص ندهیم، فضای سخن و سیر هدایتی در هم حل می شوند، ما حداقل را، یعنی آنچه که می توانیم به عنوان اشاره هایی که مسئله این بود، را به عنوان مشکل بگیریم، پس سیری را که خدا در این سیاق برای روشن گری دنبال کرده است، آن را نباید برای فضای سخن مطرح کنیم، پس ادامه فضا، «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ» این دیگر تصریح است، ادعای سفیهانه بودن ایمان مردم را دارند. «وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ» این هم افشاگری خداست، پس محورهای اصلی فضای سخن این است، وقتی پیامبر آنها را انذار می دهد، از پیامبر چیزی نمی پذیرند، نسبت به پیامبر کفر می ورزند همین گروه ادعا می کنند، خدا و قیامت را قبول دارند، پس اگر اینها از خودشان زاویه نشان می دهند، می خواهند بگویند، ما با تو مسئله داریم، تو را نمی خواهیم قبول بکنیم، و الا با خدا و قیامت مشکلی نداریم، وقتی به اینها گفته می شود این کارتان افساد است، این که شما بیایید خدا و قیامت را تایید کنید و پیامبر را رد کنید، این یک فساد ایجاد کردن است، ادعا می کنند اتفاقاً عین اصلاح است، اینکه ما بیاییم بگوییم برای ایمان به خدا و قیامت، باید پیامبر را هم قبول کرد، افساد است. پیامبر می خواهد به ما بگوید خدا را قبول کنید، ما قبول داریم، قیامت را قبول کنید، ما این را هم قبول داریم. پیامبر در برابر مشرکین یک چالش هایی داشت، در مقابل غیر مشرکین که مدعی ایمان بودند یک چالش هایی دیگر، مشرک می گفت آقا من را چه به خدا، چه به قیامت، و آن که سابقه ای در ایمان داشت، می گفت این را که می خواهی به من بگویی، خودم دارم، لذا وقتی به اینها گفته می شود، این که شما پیامبر را انکار کنی، بگویی خدا و قیامت را قبول دارم، این فساد است، شما دارید دین را خراب می کنید، دین سلامتت به این است که همواره هر پیامبری آمد تایید بشود، حمایت بشود، آن پیامبر می آید دین سالم را ارائه می کند، تکامل می دهد، شما را پیشرفت می دهد، اینکه شما الان بیایید پیامبر را از خدا و قیامت جدا کنید این فساد است. اینها

می‌گفتند عین صلاح است، چه کسی گفته فساد است. بعد به آنها گفته می‌شود: شما هم مثل مردم رفتار کنید، بقیه مردم دارند پیامبر را با خدا و قیامت با هم جلو می‌روند، می‌گویند آنها سفیه هستند، آنها حالی شان نیست، حالا خدا می‌خواهد راجع به این جماعت روشن‌گری کند، این جماعتی که می‌توانم اسم شان را بگذارم پیشوایان کفر، یعنی اینها دارند به جریان کفر در مقابل پیامبر خط می‌دهند، اولین اقدام خدا آیه ۶ و ۷ است. که بی‌پرده از کفر اینها صحبت می‌کند، می‌گوید اینها کافرانی هستند که در کفر به جایی رسیدند که انذار در آنها اثر ندارد. خب خود این آیه ۶ و ۷ مثل یک پتک می‌ماند، «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)» می‌فرماید در اثر کفری که اینها ورزیدند و بر کفرشان اصرار کردند، کارشان رسیده به جایی که دیگر دل‌های شان مهر خورده است. خوب دقت بکنید، در مقام جمع بندی، اگر ما بخواهیم این آیات را با هم مقایسه بکنیم، جمع بندی همین قسمت، یک رد ادعای ایمان می‌بینیم، «وَمِنَ النَّاسِ... وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (۸)» این رد ادعای ایمان، یکی با بیان خدعه بودن، یکی با بیان مرض قلب. بعد سه تا جلوه می‌بینیم، این سه تا جلوه دانه دانه رد شده است، جلوه اول، عدم افساد، می‌گویند مصلحیم خدا می‌فرماید مفسد هستند، جلوه دوم، ایمان مانند مردم، می‌گویند ایمان سفیهانه است، خدا می‌گوید سفیه خودشان هستند، جلوه سوم استهزاء، بعد این رد را خدا اینجا با «أُولَئِكَ» جمع بندی می‌کند، «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)» این را فعلاً داشته باشید، در قسمت سوم از باب اینکه مثل اصل بر ممثل است ما می‌توانیم بگوییم در اینجا مطلب اصلی، جا انداختن همان مثال حرف‌های قبلی با بیان مثل هست، لذا من فعلاً روی این تحلیل خاص جداگانه‌ای را عنوان نمی‌کنم، در جمع بندی این سیاق ما سه تا فراز برایش مشخص کردیم، فراز اول ۶ و ۷، فراز دوم ۸ تا ۱۶، فراز سوم ۱۷ تا ۲۰، کدام فراز حرف اصلی این سیاق می‌شود؟ گفتیم فراز اول مقدمه است، یعنی در واقع با آن مقدمه می‌خواست بیاید سراغ مدعیان، فراز سوم مثل است، مثل هم نسبت به ممثل پشتیبانی می‌کند؛ پس فراز اصلی شد آیات ۸-۱۶ کسانی که ادعای ایمان می‌کنند به ثمن هدایت ضلالت می‌خرند. این جمع بندی اصلی است. اینهایی را که می‌بینید ادعای ایمان به خدا و قیامت می‌کنند اما از ایمان به پیامبر سرباز می‌زنند، اینها در حقیقت ضلالت را می‌خرند و هدایت را می‌دهند. بر خلاف گروه اول که «عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)» هستند این جمع بندی کل است، حالا این بیان که رد ادعای ایمان اینها با خدعه است، با مرض است، اینها همه ذیل این رد می‌گنجد، و جمع بندی اصلی این رد در این آیه است. یعنی بنده می‌گویم آیه ۸ و ۱۶ این دو آیه اصلی‌ترین آیات این مجموعه در جمع بندی هستند.

جمع بندی: کافران به اسلام که مدعی ایمان به خدا و قیامت هستند خریداران ضلالت در مقابل هدایت قرآن هستند.

توضیحات: ایشان مدعیانی خدعه‌گر و بیمار دل هستند، مفسدانی مدعی اصلاح‌گری هستند (جلوه اول «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)»)، ایمان به پیامبر را سفیهانه می‌خوانند («وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا... إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ»)، و به قصد استهزاء مومنان، تظاهر به ایمان می‌کنند («وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا... نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴)»).

در سیاق دوم افشاگری دربارهٔ ائمهٔ کفر اتفاق افتاده. مردم بدانند این صدا از هر بلندگویی که در آید، مردم روزگار ما شما بدانید، این صدا از هر حنجره‌ای که برآید، از هر قلمی تراوش کند، از هر تریبونی پخش شود بدانید اینها مفسد هستند، نه مصلح، بدانید اینها آگاهانه شما را مسخره می‌کنند.

اصلاً اینجا اسمی از بنی اسرائیل هم نمی‌آورد، این افراد که از آنها حرف می‌زنیم ائمهٔ کفری هستند که مدعی تدین به ادیان قبلی هستند، می‌خواهد فارق از اشخاص شما یک بار اصل مسئله را درک کنید، آیا می‌شود از یک پیامبری انذار ناپذیری نداشت ولی گفت که من به خدا و قیامت ایمان دارم یا نه؟

این منطق که آقا می‌شود به خدا و قیامت ایمان داشت و رسول را انکار کرد منطق باطل و غیرقابل دفاعی است. کسانی هم که از این منطق طرفداری می‌کنند اینها آدمهایی هستند که تلاش می‌کنند برای خودشان جایگاه درست کنند «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِينَ اسْتَوْفَدُوا نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ» اینها هر کاری هم که بکنند روشنایی پایدار نمی‌توانند ایجاد کنند. اینها می‌خواهند مردم را مستأصل بکنند اما در حقیقت خودشان هستند که مستأصل هستند، «أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ..... حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹)» اینها خودشان متحیر هستند ولی داعیه دار مستأصل کردن مردم و مسخره کردن مردم هستند، خودشان ماندند باید با این پدیده چه کار کنند.

این منطق در هر زمانی مصداق دارد، همیشه از اولین پیامبر تا الان که صحبت جانشینان پیامبران الهی است همیشه این چالش بوده که من خدا و پیامبر را قبول دارم تو چه می‌گویی؟

اینها عملاً با این منطق می‌خواهند مردم را از رسول منصرف کنند، لذا سیاق بعدی همین است «اغْبُدُوا رَبَّكُمْ»، آنجایی که می‌فرماید: «فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُندَادًا» یعنی یک چالش بین پیامبر و انداد درست شده، اینها در حقیقت اگر توانستند مردم را از ایمان به پیامبر که عبدالله است منصرف کنند، عملاً خودشان میدان‌داری کردند ولو که این میدان‌داری خودشان مساوی با تشکیل حکومت هم نباشد، ولی به مردم جهت می‌دهند، همین که اجازه ندهند مردم در خط پیامبر باشند حالا به هر شکلی، یا خودشان حکومت تشکیل می‌دهند، یا می‌گذارند مردم خودشان حکومت تشکیل بدهند، به هر شکلی، همین که تحت حاکمیت رسول قرار نگیرند، این خودش یک طور میدان‌داری و رهبری کردن جامعه است.